

آسیب‌شناسی روایات ابن ابی الحدید درباره امام حسین □ در شرح نهج البلاغه

علی اکبر فراتی *

چکیده:

هر کس اندک آشنایی با شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه داشته باشد، از وجهه و جایگاه تاریخی آن نزد مورخین آگاه است، از این رو نگارنده سعی دارد جنبه‌هایی از شرح را در باره امام حسین □ بکاود که به عنوان موضوعی خاص در آن مطرح و بحث نشده است. در این میان روایاتی وجود دارد که نیازمند آسیب‌شناسی و راستی‌آزمایی است و نقدپذیر می‌نماید که در این نوشتار بدان پرداخته شده است. مطمئناً این کار آغازی خواهد بود برای کارهای بیشتر و بهتر محققان در زمینه روایات تاریخی این شرح.

کلید واژه: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، روایات تاریخی، امام حسین □، آسیب‌شناسی.

درآمد

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید^۱ - که بزرگترین و نیکوترین شرح بر نهج البلاغه - است یکی از مهم‌ترین منابع تاریخی نیز به شمار است. وی در لابه‌لای شرح سخنان امام علی □ به مناسبت‌های گوناگون وقایع و روایاتی تاریخی را نقل کرده است که امروزه در برخی، چنان که خواهد آمد، تنها منبع مورد استشهاد است. از سویی گوشه‌هایی از تاریخ ائمه □ را نیز می‌توان در آن کاوید. یکی از این بزرگواران امام حسین □ است که در این نوشتار بدان پرداخته شده است. دیدگاه شارح نسبت به اهل بیت و دشمنان ایشان روشن‌تر از آن است که نیازی به بیان آن باشد، اما به عنوان نمونه مطلبی را در باره یزید از زبان شارح می‌آوریم که در آن جایگاه یزید و امام حسین □ در قلب شارح بر ایمن آشکار شود. آن گاه پس از اندک سخنی در باره شارح و شرحش به اصل بحث ورود می‌یابیم:

وأعظم ما انتهك، وأعظم ما اجترم، سفكه دم الحسين بن علي □، مع موقعه من رسول الله □ ومكانه ومنزلته من الدين والفضل والشهادة له ولاخيه بسيادة شياپ أهل الجنة، اجترأ على الله وكفراً بدينه، وعداوة لرسوله، ومجاهرة لعترته، واستهانة لحرمته، كأنما يقتل منه ومن أهل بيته قوماً من كفره الترك والديلم، ولا

* دانشجوی دکترای زبان و ادبیات عرب، دانشگاه تهران.

۱. درباره سیره ابن ابی الحدید و مذهب و تألیفاتش ر.ک: مقاله «جلوه‌هایی از آیین سخنوری در دستور سخن، نهج البلاغه، بر پایه شرح ابن ابی الحدید».

یخاف من الله نعمة، ولا يراقب منه سطوة، فبتر الله عمره، أخبث أصله وفرعه، وسلبه ما تحت يده، وأعد له من عذابه وعقوبته، ما استحقه من الله بمعصيته.^۲

روش تاریخی در شرح

هر مؤلفی در تألیف شیوه و روشی دارد، و موسوعه‌نگاران در نگاشته‌خود روش‌های متعددی را پی می‌گیرند. کتاب ابن ابی الحدید، پیش از آن که شرح خاص یک کتاب خاص باشد، موسوعه و دانش‌نامه‌ای است در موضوعات مختلف و زمینه‌های گوناگون، و این به دو امر باز می‌گردد: نخست شمولیت و جامعیت *نهج البلاغه* که طبق گفته شارح، علوم و فنون متنوعی را دربردارد و دوم جامع الاطراف بودن ابن ابی الحدید در علوم اسلامی و غیر اسلامی که شرح کتابی چون *نهج البلاغه* آن را می‌طلبد. این علامه مدائنی در شرحش بر *نهج البلاغه* از منابع مختلف و بسیاری در دانش‌های متعددی چون کلام و ادب و تاریخ و فلک و... بهره برده است. دلیل آن است که وی مستقیماً از کتابخانه شاهنشاهی بغداد استفاده می‌کرد، از نگاهی گذرا بر کتاب، گونه‌گونی زمینه‌هایی که شارح در بیان سخن امام بدان وارد شده است برمی‌آید. وی در شرح خود بر نهج از روش‌هایی چند بهره برده است که از مهم‌ترین آنهاست: 1. منهج تاریخی؛ 2. منهج کلامی؛ 3. منهج ادبی؛ 4. منهج بلاغی؛ 5. منهج لغوی. منهج و روش تاریخی را می‌توان در رأس مناهج این شرح دانست و می‌توان آن را شرحی تاریخی دانست. وی از منابع تاریخی مهم و دست اول و به اصطلاح امهات کتب استفاده کرده است که برخی از مطالب آن را امروزه، حتی در صورت وجود کتاب، در کتاب نمی‌یابیم، و چون خود او مدت‌ها سرپرست کتابخانه‌های بغداد بوده است، امکانات بسیاری در اختیار داشته و طبیعی است که کتابخانه ده‌هزار جلدی ابن علقمی هم در اختیار او بوده است، به عنوان مثال در همین مطالب تاریخی از کتاب‌هایی استفاده کرده که بیشتر آنها پیش از *تاریخ طبری* تألیف شده است و برخی از آنها مورد استفاده طبری و در اختیار او نبوده است.^۴

این استفاده به همین بسنده نمی‌شود، بلکه عناوین و بخش‌هایی از کتاب‌های بسیاری را که در شمار میراث مفقود عربی است، در خود جای داده است؛ به گونه‌ای که خواننده می‌تواند از هر فصلی مطلب جدیدی برداشت کند، اگر نگوییم در هر صفحه‌ای چیز جدیدی می‌تواند یافت. لذا آن همواره کتابی کهن و در عین حال نو است. و به قول دکتر صفا خلوصی، تاریخ اسلامی از عهد رسالت تا سال 623 ق یعنی سیزده سال پیش از سقوط بغداد به دست تاتار در مجلدات کتاب پخش است. و بسیاری مطالب تاریخی دیگر، از جمله کتاب *وقعة صفین* اثر نصر بن مزاحم المنقری، و کتاب *التاج* اثر ابن الراوندی، و کتاب *العباسیة* اثر جاحظ، و *الموفقیات* از زبیر بن بکار، و کتاب *السقیفة* اثر احمد بن عبد العزیز الجوهری، و کتاب *وقعة الجمل* اثر ابی مخنف، و کتاب *الفارات* از ابن هلال الثقفی، و کتاب *الجمع بین الغریبین* از هروی، و الجراح از قدامة بن جعفر، که شرح را به موزه‌ای از کتب قدیم تبدیل کرده است.^۵

۲. شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 178.

۳. جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، مقدمه، ص 15.

۴. جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، مقدمه، ص 15.

۵. مصادر نهج البلاغه و آسانیده، ج 1، ص 234.

منظور ما از آسیب‌شناسی وقایع‌نگاری‌ها در حقیقت نقد برخی روایات است که انتساب قول یا فعل آن به معصومی چون امام خون حسین □ درست نمی‌نماید؛ همان‌گونه که همگان می‌دانند، یکی از بیش‌ترین صحنه‌های تاریخی که گرفتار وضع و جعل و دروغ قصاص و مادحین و مغرضین شده است واقعه کربلا و عاشورا است. از این رو، مناسب دیدیم بخشی از مقاله را به این مهم اختصاص دهیم و با کنکاش شرح، نیک دیدیم این امر را در دو بخش ارائه دهیم: الف) نقد شارح بر دیگران؛ ب) نقد ما بر شارح. که به هریک جداگانه خواهیم پرداخت:

الف) نقد شارح بر دیگران

برخی مواضع ابن ابی الحدید نسبت به برخی نقل‌ها ستودنی است. وی در جاهای مختلف نشان داده است که تعصب ندارد و بسیاری از فضایل ائمه را می‌پذیرد؛ همچون اخبار غیبی حضرت امیر و جای‌گاه فعلیت مطلق داشتن امام و برتری علی □ نسبت به خلفای ثلاثه، و از سویی با ریزبینی برخی خطاها را که توسط نابخردان یا سودجویان و... به نام ائمه القا شده است، تذکر می‌دهد؛ هر چند ما نمی‌توانیم تمام آنچه را می‌گویید بپذیریم، ولی خطاهای وی بیش‌تر علمی است و در برخی موارد هم مانند رد عصمت امام به دیدگاه کلامی‌اش بازگشت دارد. نمونه‌های نقد او به برخی مقولات در باره امام حسین □ از قرار زیر است:

کینه مروانی نسبت به حسین □ و رفتار شرم‌آور وی با سر مظهر امام

ابن ابی الحدید در جایی به نقل از ابو جعفر اسکافی از بخشی از دشمنی‌های مغیره بن شعبه نسبت به علی □ پرده برمی‌دارد؛ وی روزی نزد معاویه می‌گوید: پیامبر دخترش را به همسری علی □ به خاطر این که دوستش داشت در نیاورد، بلکه تنها می‌خواست با این کار نیکی‌های ابوطالب را به خود جبران کند، و بارها لعن و ناسزای علی بر منابر می‌گفت. پس از آن می‌آورد که مروان بن حکم پست‌تر و دون‌تر از آن است که در شمار صحابه فاسد العقیده هم شمرده شود؛ چه وی نیز چون پدرش حکم بن ابی العاص مطرود و رانده و ملعون پیامبر بود، اما مروان عقیده‌ای ناپاک‌تر داشت، و الحاد و کفری عظیم‌تر از پدرش، اما جسارت وی به امام حسین □ بس عظیم است. شارح به نقل از ابو جعفر می‌گوید: وی هموست که روزی که سر حسین □ به مدینه - که او آن روزگار امیر آن بود - رسید، سخنرانی کرد و سر امام را بر روی دو دست گرفته، حمل می‌کرد و می‌خواند: «یا حبذا بردک فی الیومین * وحرمة تجری علی الخدین * کأنا بت بمسجدین؛ خوشا سردی و خنکی تو در دو دست، و سرخی [خون] که بر دو گونه‌ات روان شده، گویا دیشب را میان دو لشکرگاه گذرانده‌ای»^۶. آن گاه سر را به سوی مرقد پیامبر □ پرتاب کرد و گفت: ای

۶. لشکرگاه را دکتر مهدوی دامغانی برای «مسجدین» در بیت آورده‌اند (ر.ک: *جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید*، ج ۲، ص ۲۳۹) که البته ندانستم چگونه چنین معنایی را برداشت فرموده‌اند، ولی مسجدان را در لغت مسجد مکه و مدینه گفته‌اند که سازگار نیست، و نیز مسجد غیر نام مکان عبادت، به اعضای بدن که در سجده روی خاک واقع می‌شود هم گفته شده (ر.ک: *لسان العرب*)، اما لفظی که صحیح به نظر می‌رسد، «مخشدین» است که آقای احمد رحمانی همدانی در کتاب «امام علی بن ابی‌طالب» آورده است (ر.ک: ص ۷۰۴)، از حشد الجیش؛ چنان که بیت شاعر سالم بن غسان، مشهور به الواح (م ۹۲۰ ق) این معنا را تداعی می‌کند: وکان املاک السموات العلاء قامت به فی



نمی‌گذری؟ و فاطمه گوید: ای پروردگار من، تو شاهد باش که از او گذشتم». جدا از تشبیه و تجسیم باطلی که در این نص است و شارح به همین قصد آن را بیان داشته، درخواست گذشتن فاطمه^{۱۱} از یزید^{۱۲}، این دشمن خدا، توسط خدا در قیامت، با عدالت و حکمت حق تعالی ناساز است و بطلان و جعل آن ثابت است، چونان اسرائیلیاتی که در تفسیر کلام وحی وارد شده‌اند. در همین زمینه از مواردی که شارح قیاسی نابجا نموده آنجاست که سخن امیر مؤمنان: «اللهم احملي علي عفوك ولا تحملي علي عدلك»^{۱۳} را با قول زنی مروانی خطاب به زنی هاشمی ضمن بحثی میانشان مقایسه نموده است، اما سخن رد و بدل شده میان دو زن طبق داستان شارح: «پس از کشته شدن مروان بن محمد زنی مروانی به یکی از زنان هاشمی گفت: چه خوب است عدل، شما ما را فرو گیرد. آن زن هاشمی پاسخ داد: در آن صورت نباید هیچ یک از شما را زنده باقی بداریم که شما با علی^{۱۴} جنگ کردید و حسن^{۱۵} را زهر خوراندید و حسین^{۱۶} و زید و پسرش را کشتید و علی بن عبد الله را زدید و ابراهیم امام را در جوال آهک خفه کردید»^{۱۷} که البته مقصود حضرت از معامله خدا با عفو و نه با عدل، آنچه معتزلی شارح فهمیده نیست، که قاتلان معصومین نیز شامل آن شوند، آیا دیگر امیدی می‌رفت که آیه «لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ، أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ الْفَائِزُونَ»^{۱۸} و «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَنذَرُونَ»^{۱۹} به وقوع بپیوندد، آیا عفو و رحمت خدا که مسلماً همه چیز را شامل می‌شود و هر که را او اراده کند، در بر می‌گیرد، بی‌هیچ مناسبت با قانون الهی و سنت بلا تبدیل و تحویل او، به یزیدیان و قابیلیان تعلق می‌گیرد؟!!

رد شبهه در جواز لعن قاتلان

وی در جایی بحث لعن را مطرح کرده، در شرح حکمت 413 نهج البلاغه خطاب به عمار یاسر در باره نهی او از نصیحت مغیره بن شعبه^{۲۰} که شارح در آغاز شرح آن می‌گوید: «پاران ما در سکوت بر مغیره اتفاق نظر ندارند، بلکه بیشتر عالمان بغداد وی را فاسق می‌خوانند...»^{۲۱}، وی قول ابوالمعالی جوینی را به عدم جواز لعن صحابه و حتی یادکرد خطاهای ایشان را طی فصلی تحت عنوان «ایراد کلام لأبى المعالى الجوينى فى أمر الصحابة والردّ عليه» آورده و با نقل ردیه ابو جعفر اسکافی بدان پاسخ داده است^{۲۲}. وی در

۱۱. شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 226، 227، این داستان ساختگی را تنها در شرح یافتیم که به بررسی سیر دروغ‌پردازی‌های به نام عاشورا کمک می‌کند.

۱۲. برای دانستن گوشه‌ای از جنایات و فواحش یزید این پلید بن پلید در شرح رک: شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 178، 179. شارح در پایان سخنانش درباره سخافت شأن یزید می‌گوید: وقطع الله دابر الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين

۱۳. نهج البلاغه، خ 227.

۱۴. شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 268.

۱۵. سوره حشر، آیه 20.

۱۶. سوره زمر، آیه 9.

۱۷. امام وقتی دید عمار یاسر مغیره را بی‌فایده نصیحت می‌کند، به او فرمود: «دعه يا عمار، فإنه لن يأخذ من الدين إلا ما قار به من الدنيا، وعلى عمد ليس على نفسه، ليجعل الشبهات عذرا لسقطاته». رک: شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 8.

۱۸. شرح نهج البلاغه، همان، ص 8.

۱۹. از جمله عبارات فقیه جوینی این است: «... بر فرض که یکی از صحابه به خطا کرده باشد، واجب است به جهت حرمت رسول خدا و هم به جهت مروت رعایت کرده شود. جوانمردی اقتضا می‌کند که حرمت رسول خدا^{۲۳} درباره

←

ضمن بخشی از پاسخ ابوجعفر از قول او چنین می‌گوید:

اگر این موضوع را معتبر بدانیم، که حرمت عمرو باید به خاطر زید نگه داشته شود که او را لعن نکنند، باید حرمت صحابه در مورد فرزندان ایشان نیز حفظ شود و مثلاً حرمت سعد بن ابی وقاص درباره پسرش عمر بن سعد - که قاتل حسین □ است - رعایت شود و او را لعن نکنند، یا حرمت معاویه در مورد یزید قاتل حسین □ و کسی که واقعه حره را پدید آورده و مسجد الحرام را در مکه به هراس انداخته است، رعایت کنند و او را لعن و نفرین نکنند...^{۲۰}

لذا شارح لعن قاتلان حسین □ را می‌پذیرد و از آن دفاع می‌کند. آنچه گذشت تنها بخشی از استدلال‌های عقلی و نقلی اوست.

ب) نقد ما بر شارح

آنچه در نقد متن تاریخی مهم است، این است که پژوهشگر ضمن این که با دقت و با استفاده از ابزار تحقیق همچون مقارنه میان مصادر و منابع مختلف تاریخی به نقد نص تاریخی بپردازد، خواه نقد خارجی و شکلی و خواه نقد داخلی و محتوایی و مضمونی، این است که میان کذب و تزویر مورخ و خطا و لغزش او یا فریبی که از اطلاعات غلط خورده است، فرق گذاشت.^{۲۱} همیشه صرفاً و لزوماً مؤلف و مورخ که دچار خطایی در نقل و اعتماد بر یک راوی می‌شود، غرض‌ورز نبوده است. شارح معتزلی نیز به نظر نمی‌رسد همه‌جا که خطایی تاریخی مرتکب شده، غرضی منفی را پی می‌گرفته است، لذا ارزش تاریخی کتاب وی با آسیب‌ها و نقدهایی که متوجه آن است، کم نمی‌شود، بلکه در جهت اعتماد بیشتر اصلاح می‌گردد. حال به برخی از نقدهای روایات تاریخی وی می‌پردازیم:

نقل خبر مجعول مصادرهٔ اموالی که از یمن برای معاویه می‌بردند توسط امام حسین

یکی از اتهام‌هایی که به امام حسین □ بسته شده، این است که ایشان کاروانی را که اموالی را از یمن به سوی معاویه می‌بردند، در مدینه مصادره و میان خاندان و دوستانش تقسیم کرده و معاویه با بزرگواری!!! از خطای!!! او در گذشته است. این روایت از این قرار

همسرش عایشه و پسر عمه‌اش زبیر و طلحه - که دست خود را سپر بلای آن حضرت ساخته است - نگه داشته شود. وانگهی چه چیزی بر ما واجب و لازم کرده است که از مسلمانی تبری جویم یا لعن کنیم. خداوند روز رستاخیز به مکلف نمی‌گوید چرا لعن نکردی بلکه می‌پرسد چرا لعن کردی و اگر انسانی در تمام عمر خود ابلیس را لعن نکند، گنهگار و سرکش نیست و اگر آدمی به جای لعن کردن استغفر الله بگوید برای او بهتر است...» رک: شرح نهج البلاغه، همان، یکی از کسانی که این گونه سخن‌ها درباره قاتلان امام حسین □ بر زبان رانده و از علمای بزرگ اهل سنت و سرآمدان متصوفه به شمار می‌رود، صاحب کتاب *اهیاء العلوم* است. آری غزالی! وی بسیار منفعلانه و با مغرضانه روایت عاشورا و روضه‌خوانی را قدغن دانسته و تحریم کرده است، به بهانهٔ این‌که ما نباید در نزاع و اجتهاد دو صحابی رسول خدا [یزید را نیز جزو صحابه می‌داند] دخالت کنیم! آیا قاتل امام حسین با او یکی است و قابل قیاس؟! (رک: *اهیاء علوم الدین*، ج 3، ص 125): یحرم علی الواعظ و غیره روایهٔ مقتل الحسین و حکایت‌ها و ما جرى بین الصحابة من التشاجر و التخاصم، فإنه یهيج بغض الصحابة و الطعن فیهم، و هم اعلام الدین، و ما وقع بینهم من المنازعات فیحمل علی محامل صحیحة، و لعن ذلك لخطأ فی الاجتهاد، لا لطلب الرئاسة و الدنيا كما لا یحقی. نیز: *الغدير فی الکتاب والسنة و الایب*، ج 10، ص 301.

۲۰. شرح نهج البلاغه، ج 20، ص 18.

۲۱. منهج البحث التاريخي، ص 117 - 145.

است:

و كان مال حمل من اليمن إلى معاوية فلما مر بالمدينة وثب عليه الحسين بن عليؑ، فأخذه وقسمه في أهل بيته ومواليه.
وی گوید: در پس این جریان حسینؑ نامه‌ای به معاویه این چنین نگاشت:

من الحسين بن علي إلى معاوية بن أبي سفيان، أما بعد، فإن عيراً مرت بنا من اليمن تحمل مالا وحللاً وعنبراً وطيباً إليك لتودعها خزائن دمشق وتعل بها بعد النهل بنى أبيك، وإنى احتجت إليها فأخذتها. والسلام.
که گویی اعلامی است به معاویه که من تو را قبول ندارم و اموال تو را هر جا باشد، توقیف خواهم کرد و این بی‌شک نشانه جنگ و مخالفت عملی با معاویه است، شارح در پی آن می‌آورد که معاویه در جواب چنین نوشت:

من عند الله معاوية أمير المؤمنين إلى الحسين بن علي: سلام عليك، أما بعد، فإن كتابك ورد علي تذكر أن عيراً مرت بك من اليمن تحمل مالا وحللاً وعنبراً وطيباً إلى لأودعها خزائن دمشق، وأعل بها بعد النهل بنى أبي، وأنك احتجت إليها فأخذتها ولم تكن جديراً بأخذها إذ نسبتها إلى لان الوالي أحق بالمال، ثم عليه المخرج منه، وأيم الله لو ترك ذلك حتى صار إلي، لم أبخسك حظك منه، ولكني قد ظننت يا بن أخي أن في رأسك نزوة وبودي أن يكون ذلك في زمانى فأعرف لك قدرك، واتجاوز عن ذلك، ولكني والله أتخوف أن تبغى بمن ولا ينظرك فواق ناقة، وكتب في أسفل كتابه: يا حسين بن علي أو ليس ما * جنت بالسانع يوماً في العلل * أخذك المال ولم تؤمر به * إن هذا من حسين لعجل قد أجزأها ولم تغضب لها * واحتملنا من حسين ما فعل يا حسين بن علي ذا الأمل لك بعدى وثبة لا تحتمل* وبودي أننى سأهدها * فأليها منك بالخلق الأجل* إننى أربب أن تصلى بمن * عنده قد سبق السيف العذل؛

از پیشگاه بنده خدا معاویه امیر المؤمنین به حسین بن علیؑ، سلام بر تو، اما بعد، نامه‌ات به من رسید که نوشته بودی کاروانی که برای من از یمن اموال و حله و عنبر و عطر می‌آورده است تا نخست در گنجینه‌های دمشق بگذارم و سپس پس از سیراب بودن فرزندان پدرم به ایشان بدهم، از کنار تو گذشته است و تو به آنها نیاز داشته‌ای و گرفته‌ای، تو که خود، آنها را به من نسبت می‌دهی، سزاوار به گرفتن آن نبوده‌ای که والی به مال سزاوارتر است و خود باید از عهده آن بیرون آید. و به خدا سوگند! اگر این کار را رها می‌کردی تا آن اموال پیش من برسد، در مورد نصیب تو از آن بخل نمی‌ورزیدم، ولی ای برادرزاده، گمان می‌کنم که تو را در سر جوش و خروشی است و دوست دارم این جوش و خروش به روزگار خودم باشد که به هر حال قدر تو را می‌شناسم و از آن می‌گذرم، ولی به خدا سوگند! بیم آن دارم که به کسی گرفتار شوی که تو را به اندازه دوشیدن ناقه‌ای مهلت ندهد. پایین نامه هم این اشعار را نوشت: «ای حسین بن علی این کار که کردی سرانجام پسندیده ندارد، این که اموالی را بدون آن که به آن فرمان داده شده باشی، بگیری، کاری است که از حسین همراه شتاب بوده است، ما این مسأله را روا دانستیم و خشمگین

نشدید و هر کاری که حسین انجام دهد، تحمل می‌کنیم... ولی بیم آن دارم که سرانجام گرفتار کسی شوی که پیش او شمشیر بر هر چیز پیشی گیرد.^{۲۲}

شارح معتزلی پس از نقل این داستان، سخنی این چنین می‌گوید: «وهذه سعة صدر و فراسة صادقة». اما بررسی کوتاهی در این باره:

چه بسا این داستان از کتاب ابن ابی الحدید به برخی منابع منتقل شده باشد. این داستان دقیقاً شبیه روایتی است که مصادره اموال یزید که از یمن برایش می‌بردند توسط امام را گزارش کرده است. این روایت بدین شرح است که امام در منزل تنعیم به کاروانی برمی‌خورند که اموالی را از سوی یحیی بن زیاد (ریسان) الحمیری حاکم یمن به هدیه برای یزید می‌برد. امام آن را توقیف فرموده، به کاروانیان فرمود: «هر که دوست دارد با ما جانب عراق گیرد و دستمزدش را به تمامه می‌دهیم و با او نیکو رفتار می‌کنیم، و آن که صحبت ما نخواهد بازگردد و اجرتش را تا همین جا بستاند». گروهی پذیرفتند و گروهی بازگشتند.^{۲۳} به این دو روایت دقت کنیم، در مورد این دو روایت می‌توان چهار موضع متصور بود که همه وجود دارند، ولی یکی صحت دارد؛ 1 و 2. رد آن روایات چه در زمان معاویه باشد و چه در زمان یزید، 3. پذیرش هر دو، 4. پذیرش یکی از دو روایت.

برخی روایت را در زمان معاویه را نیاورده و تنها به نقد و رد روایت در زمان یزید پرداخته‌اند. مسلماً آن که دومی را نپذیرد، نخواهد پذیرفت که امام در زمان معاویه چنین کرده باشد. از جمله این افراد دکتر ضیایی در کتاب *جامعه شناسی تحریفات عاشورا* است. وی مصادره اموال کاروان یمن برای یزید توسط حسین □ را اتهام راهزنی و گردنه‌گیری دانسته، آن را مجعول می‌داند که زبان مخالفان را به تشنیع و ملامت خود دراز گرداند.^{۲۴} برخی همچون موسوعه‌نگاران سخنان امام هر دو روایت را آورده‌اند، بی‌آن که به نقد یکی پردازند،^{۲۵} و برخی هر دو روایت را پذیرفته‌اند و به توجیه توقیف اموال معاویه توسط امام پرداخته‌اند، شیخ علی کورانی از این دسته است،^{۲۶} برخی از نویسندگان نیز به سان ابن ابی الحدید روایت را در زمان معاویه نقل کرده و پذیرفته‌اند و یا رد نکرده‌اند،^{۲۷} اما بعد از این همه باید گفت همان‌گونه که نویسنده کتاب *موسوعة الثورة الحسينية* به درستی اشاره کرده‌اند توقیف اموال یزید توسط امام روایتی صحیح است و این کار در موقعیتی که امام با یزید

۲۲. شرح نهج البلاغة، ج 18، ص 409؛ ترجمه از: جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج 7، ص 402؛ فرهنگ جامع

سخنان امام حسین □، ص 278؛ حیات الامام الحسین، ج 2، ص 232، به نقل از شرح: جواهر التاریخ، ج 3، ص 382، به نقل از شرح نهج و القوائد الرجالية، ج 4، ص 47.

۲۳. مقتل ابی‌مخنف (وقعة الطف)، ص 157؛ الارشاد، ص 219؛ اللهوف، ص 130؛ مقتل الحسین، ج 1، ص 220؛ الأخبار الطوال، ص

245؛ البداية والنهاية، ج 8، ص 166؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 385؛ الكامل، ج 4، ص 40؛ انساب الاشراف، ج 3، ص 164؛

مثیر الأحران، ص 42؛ بحار الانوار، ج 44، ص 367؛ موسوعة الثورة الحسينية، ج 5، ص 93؛ فیض الموعود، ص 127.

۲۴. جامعه شناسی تحریفات عاشورا، ص 83.

۲۵. فرهنگ جامع سخنان امام حسین □، ص 278 و ص 377.

۲۶. جواهر التاریخ، ج 3، ص 382 و 383، این کتاب در اظهار نظر در باره این روایت به دو مطلب می‌پردازد: اول. چرا معاویه نسبت به این کار امام نرم برخورد کرد: «أقول: من الواضح أن معاوية يعرف أن الإمام الحسين □ قرر أن لا يخرج على معاوية بل ينتظر هلاكة ليخرج على يزيد، ولذلك حذره وهدده!»؛ دوم. نویسنده سعی دارد به توجیه کار امام بر طبق منقول در این روایت بپردازد، می‌گوید: «أما عن مصادرة الإمام الحسين □ لقافلة بيت المال، فاعتقدنا أن بيت المال بيد الإمام المعصوم □ وأن الصرف منه لإدارة شؤونه وشؤون من يتصل به من الأولويات، ومعاوية غاصب لمقام الإمامة السياسية وليبيت المال، والغصب لا يغير الملكية والولاية، فالإمام الحسين □ أخذ ما هو حقه وفي ولايته، وكذلك فعل في زمن يزيد وهو في طريقه إلى كربلاء، فصادر قافلة قيمة من اليمن».

۲۷. شرح نهج البلاغة، ج 18، ص 409؛ فیض الموعود، مقدمه، ص 18، به نقل از شرح.

بیعت نکرده و در حقیقت برای مبارزه آشکار با وی آماده شده است، رفتاری طبیعی و درست است؛ چه عاقلانه نمی‌نماید که حسین \square حکومت بر امت را برای یزید جایز نداند، ولی حقوق و اموالی به نام حکومت را برای او بپذیرد،^{۲۸} ضمن این که نباید از نظر دور داشت که معاویه پس از بیعت گرفتن برای یزید، در حقیقت، یکی از بندهای مهم صلح‌نامه را زیر پا گذارده بود. لذا پس از مرگش هیچ حقی برای یزید وجود نداشت که امام قایل به آن باشد، علاوه بر این که یزید بر خلاف پدرش - که در کفر و فحشا پنهان‌کار بود و ظاهر اسلامی خود را حفظ می‌کرد - همه گونه فحشا را به ظاهر کشانده بود و شمشیر بر ضد اسلام از رو بسته بود که امام نیز در نامه‌ای خطاب به معاویه به آن اشاره می‌کند. اما در مورد این که چرا این جریان نمی‌تواند در زمان معاویه انجام شده باشد، باید گفت چنانچه روایات تأیید می‌کنند، امام پس از شهادت برادرش حسن \square به امامت رسید. برخی نزد او آمدند و از او خواستند بر ضد معاویه قیام کند. شکی نیست همان طور که معاویه خود نیز می‌دانست و در مواردی حسین \square در نامه یا حضوراً به تنهایی یا به همراهی برادر، به افشاگری او و فرزندش یزید پرداخته بود و مشروعیتی برای حکومت او قایل نبود،^{۲۹} اما بیندیشیم که آیا صلح امام حسن اعطای مشروعیت به معاویه بود؟ و آیا حسین \square قصد داشت صلح‌نامه را در زمان حیات معاویه نقض کند و بر او بشورد؟! خیر، شرایط سیاسی اجازه نداد تا امام حسین \square ولایت خود را در زمان معاویه آشکار کند و مردم را به خود بخواند و معاویه را خلع کند و لذا به صلحی که میان برادرش و معاویه واقع شد، پای‌بند بود،^{۳۰} و حتی ابومخنف نقل می‌کند که امام حسین نامه‌ای به معاویه نوشت و در آن به پایبند بودن خود بر پیمان برادرش تأکید کرد و سخنانی که مبنی بر پیمان شکنی او به معاویه گزارش شده بود را ساخته دروغ‌بافان سخن چین و تفرقه‌افکنان دانست.^{۳۱} و نیز بلاذری سخنی از حضرت می‌آورد - که باز دلیل بر پایبندی امام به صلح است - مادام که معاویه زنده است، ایشان به مردمانی از کوفه که پس از امام حسن \square طی نامه‌ای خواستار برکناری معاویه و بیعت با امام بودند، فرمود:

۲۸. موسوعة الثورة الحسينية، ج 5، ص 94.

۲۹. به عنوان نمونه به این روایت بنگریم: شرح نهج البلاغة، ج 16، ص 46 - 47، به نقل از مقاتل الطالبیین: «قال أبو الفرج: وحدثني أبو عبدید محمد بن أحمد، قال: حدثني الفضل بن الحسن البصری، قال: حدثني يحيى بن معين قال: حدثني أبو حفص اللببان، عن عبد الرحمن بن شريك، عن إسماعيل بن أبي خالد، عن حبيب بن أبي ثابت، قال: خطب معاوية بالكوفة حين دخلها، والحسن والحسين \square جالسان تحت المنبر، فذكر علياً \square فقال منه، ثم نال من الحسن، فقام الحسين \square ليرد عليه، فأخذ الحسن بيده فأجلسه، ثم قام فقال: أيهاذا ذكر علياً، أنا الحسن، وأبي علي، وأنت معاوية وأبوك صخر، وأمي فاطمة وأمك هند، وجدتي رسول الله وجدك عتبة بن ربيعة، وجدتي خديجة وجدتك قتيبة، فلعن الله أحمداً ذكراً، والأمتنا حسبا، وشرنا قديماً وحديثاً، وأقدمنا كفراً ونفاقاً! فقال طوائف من أهل المسجد: آمين. قال الفضل: قال يحيى بن معين: وأنا أقول: آمين».

۳۰. فرهنگ جامع سخنان امام حسین \square ، ص 265.

۳۱. همان، ص 267، به نقل از ابومخنف.

ابنی لأرجو أن يكون رأي أخي □، في المواعدة، و رأيي في جهاد الظلمة رشداً و سداداً، فالصقوا بالأرض و أخفوا الشخص و اکتوموا الهوى و احترسوا من الأظاء ما دام ابن هند حياً، فإن يحدث به حدث و أنا حيّ يأتكم رأيي إن شاء الله»^{۳۳}.

و مردم را به صبر دعوت کرد تا پس از مرگ پسر هند (معاویه) اگر حضرت زنده بود نظرش را اعلام فرماید. حال آیا می‌توان پذیرفت امام از سوئی دعوت مردم را برای بیعت تا زمان مرگ معاویه به خاطر صلح برادرش به تعلیق درآورد و جنگی آشکارا میان او و معاویه نباشد و از سوئی به توقیف و مصادره اموال معاویه پردازد؟ آیا هیچ توجیهی برای مردم و تاریخ باقی می‌ماند؟! لذا جناب السماوی این داستان را جعلی و برساخته دست دشمنان معرفی می‌کند تا حادثه بعدی را نیز نوعی یاغی‌گری و دزدی و راهزنی جلوه دهند،^{۳۴} چنان که به گاه توقیف اموال یزید در منزل تنعیم، برخی گفتند او پیش از این نیز چنین کرده بود.

پس از این همه باید گفته علامه کاشف الغطا در باره شارح نهج البلاغه که «نعم المؤلف لولا عناد المؤلف»^{۳۴} را در این مورد تصدیق کرد و دلیل آن سخنی است که وی به سخافت و گستاخی پس از روایت داستان جعلی مذکور می‌آورد و معاویه را به بزرگواری و سعه صدر و صدق تدبیر می‌خواند، گویی از تقصیر جوانی بی‌تجربه - العیاذ بالله - در گذشته است و آن را حمل بر باد جوانی در سر حسین دانسته است!!! چه زشت است این سخن که «وهذه سعة صدر و فراسة صادقة». و زشت‌تر این که شارح این حکایت و دیگری را برای نشان دادن سعه صدر و حسن تدبیر معاویه در حکومت‌داری آورده است، وی چنین می‌نویسد: «وكان معاوية واسع الصدر كثير الاحتمال وبذلك بلغ ما بلغ» و سپس بابتی تحت عنوان «سعة الصدر وما ورد في ذلك من حکایات» باز کرده و حکایت بالا را در آن آورده است.^{۳۵}

روایتی مجعول در کسرت شأن آل هاشم و مسلم بن عقیل، و رفعت شأن آل بوسفیان با وصف کرامت برای ایشان از زبان امام حسین □.

از دیگر مواردی که شارح در آن ناقل صرف است و گویی بدون پیش‌فرض‌های تاریخی و نه اعتقادی خویش آن را در شرح خود گنجانده است، روایتی است به تحقیق از موضوعات روایات تاریخی که جز وهن ائمه و استهزای آل هاشم را در بر ندارد، حال آن که شأنیتی مثبت، والا و کریم برای آل بوسفیان منافقان ملعون پیامبر و دشمن آل الله متصور می‌سازد، و شگفتی نگارنده را از جنبه‌هایی موجب شد، از جمله این که چگونه مؤلفان ما این روایات را در کتب خود می‌آورند و حتی گاه به توجیه آن می‌پردازند، و دیگر این که آیا کسی نیست که به آن پاسخ داده باشد، ضمن بررسی طولانی در کتاب‌های تاریخی مطالبی یافتیم از محقق مورخ جعفر مرتضی‌عاملی که این روایت را برساخته دانسته و بر آن دلایلی آورده که هر قلب سلیمی خواهد پذیرفت، اما روایت مفتعل مدائنی که گویی تنها راوی آن است و دیگران از شارح نهج البلاغه و غیره از او گرفته‌اند: ترجمه روایت:

مدائنی نقل می‌کند که روزی معاویه به عقیل گفت: آیا نیازی داری که برای تو آن را

۳۳. انساب الاشراف، ج 3، ص 152.

۳۴. موسوعة الثورة الحسينية، ج 5، ص 94.

۳۴. مصادر نهج البلاغة و استنباه، ج 1، ص 217.

۳۵. شرح نهج البلاغة، ج 18، ص 407، وی در آغاز این باب می‌آورد: «ونحن نذكر من سعة الصدر حکایتین دالتین علی عظم محله [معاویه] فی الرئاسة، و ان كان مذموماً فی باب الدين...».

بر آورم؟ گفت: آری، کنیز دوشیزه‌ای را خواستم بخرم، ولی صاحبانش آن را به کمتر از چهل هزار درهم نفروختند. معاویه که دوست داشت با عقیل شوخی کند، گفت: ای عقیل، تو که کوری و با کنیز دوشیزه‌ای که پنجاه درهم ارزش داشته باشد، بی‌نیاز می‌شوی؛ چه نیازی به کنیزی که چهل هزار درهم ارزش دارد، داری؟! گفت: آرزومندم با او همبستر شوم و پسری بزاید که چون او را به خشم آوری، گردنت را با شمشیر بزند. معاویه خندید و گفت: ای ابا یزید، با تو شوخی کردیم و فرمان داد همان کنیز را برای او خریدند و از همان کنیز دوشیزه، مسلم بن عقیل متولد شد. چون مسلم هیجده ساله شد و در آن هنگام عقیل در گذشته بود، به معاویه گفت: ای امیر المومنین، مرا در فلان جای مدینه زمینی است که صد هزار درهم می‌خرند و دوست دارم اگر تو بخواهی آن را به تو بفروشم، پولش را به من بده! معاویه فرمان داد آن زمین را گرفتند و بهای آن را به مسلم پرداختند. چون این خبر به امام حسین[ؑ] رسید، نامه‌ای به معاویه نوشت که:

اما بعد فانک غرت غلاماً من بنی هاشم فابتعت منه أرضاً لا یملکها، فاقبض من الغلام ما دفعته إلیه و اردد إلینا أرضنا؛

نوجوانی از بنی‌هاشم را فریفته‌ای و زمینی را که در واقع از او نبوده است از او خریده‌ای اینک پولی را که داده‌ای از آن نوجوان بگیر و زمین ما را به خودمان برگردان.

معاویه به مسلم پیام فرستاد و چون آمد نامه امام حسین[ؑ] را برای او خواند و گفت مال ما را پس بده و زمینت را بگیر؛ چون ظاهراً چیزی را که مالک نبوده‌ای، فروخته‌ای. مسلم گفت: این کار را بدون این که سرت را با شمشیر بگویم انجام نخواهم داد. معاویه در حالی که از شدت خنده به پشت افتاده بود و پاهای خویش را به هم می‌مالید گفت: پسرکم، به خدا سوگند! این سخنی است که پدرت هنگامی که مادرت را برای او خریدم، گفت. معاویه آن گاه برای حسین[ؑ] نامه‌ای نوشت که من زمین شما را به خودتان برگردانم و آنچه را هم که مسلم گرفته است، حلالش کردم. امام حسین[ؑ] فرمود:

أبیتم یا آل أبی سفیان الا کرماً: ای آل ابو سفیان شما فقط می‌خواهید کردم و بخشش کنید.^{۳۶}

اما اشکال‌های فراوان و جدی به این متن به ظاهر روایت شارح مدائنی *نهج البلاغه* وارد است که بر ساخته بودن روایت را مسلم می‌گرداند.

در باره این داستان، علامه جعفر مرتضی عاملی سخن سودمندی دارد. ایشان ضمن مقاله‌ای داستان‌ها و روایاتی را که بر رفتن عقیل نزد معاویه دلالت دارد، تنها به گونه‌ای پذیرفته که شارح *نهج البلاغه* آورده، یعنی پس از شهادت امام علی[ؑ] و صلح امام حسن[ؑ] و این روایات را به دلایلی افترا به عقیل می‌داند.^{۳۷} در اینجا خلاصه دلایل مورخ عاملی را بیان می‌کنیم مبنی بر این که امکان ندارد این روایت صحیح باشد:

الف. این که معاویه، بدون مقدمه، از عقیل بخواهد نیازش را برایش بگوید تا بر آورد، اگر نگوییم غیرممکن است، لااقل خلاف معمول وی بوده است؛

۳۶. شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۵۱-۲۵۲؛ احقاق الحق وازهاق الباطل، ج ۲۷، ص ۱۶۵، به نقل از شرح نهج البلاغه؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۱۶، به نقل از مدائنی (ابوالحسن) هم منبع با شرح؛ مواقف الشیعة، ج ۱، ص ۲۳۴؛ عقیل ابن ابی طالب، ص ۶۴-۶۶، هر دو به نقل از شرح نهج البلاغه. ترجمه برگرفته از: جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۷۸-۱۷۹.

۳۷. دراسات و بحوث فی التریخ والاسلام، ج ۱، ص ۱۹۸.

ب. درخواست خرید کنیز با شخصیت عقیل، پیرمردی فرتوت پا به سن گذارده، سازگار نیست؛ زیرا سن عقیل در آن زمان قریب هشتاد بود، و بلکه بیشتر؛

ج. روایت جز مدائنی سندی ندارد؛

د. پول‌های وارد شده در روایت مشخص نیست که در هم است یا دینار، ضمن این که کنیزی به قیمت چهل هزار در آن زمان بعید است؛ زیرا قیمت کنیزان، هر چند گران، این مبلغ نبوده است؛

ه. از روایت برمی‌آید که مسلم زمینش را به کسی که در مدینه صد هزار بابت آن می‌پرداخت فروخت، و حال آن که آن را به همان مبلغ به معاویه فروخت؛ چرا مسلم از مدینه تا شام تحمل کرد تا آن را به معاویه بفروشد؛

و. طبق روایت، حسین □ به معاویه نوشته است که وی مسلم را فریفته و در خرید زمین بر او حيله زده است. از آنجا که روایت خود تصریح دارد که مسلم پیشنهاد فروش زمین را به معاویه داده، به چه توجیهی حسین □، معاویه را متهم به حيله‌گری می‌کند؛

ز. روایت می‌گوید که حسین □ نوشت: «مسلم آنچه مالک آن نبوده فروخته است»، و مسلم نیز سعی نکرده خود را از این اتهام تبرئه کند. پس اگر مسلم در نزد حسین، جوان فریب‌کار نابخردی باشد که مال دیگری را بفروشد، چرا حسین □ او را پس از اندک زمانی به عنوان نماینده به کوفه گسیل می‌دارد، و دربار هاشم می‌گوید: «برادرم و پسر عمویم و مورد اعتمادم (أخی و ابن عمی و ثقتی)»؛^{۲۸}

ح. روایت تصریح دارد که حسین □ معاویه و همهٔ خاندان ابو سفیان را به وضوح مدح کرده است.

ط. این روایت با تاریخ شهادت مسلم و سن او مغایرت دارد؛ زیرا عمر او هنگام شهادتش بنا بر قول عقاد نزدیک چهل سال بوده است. وی در زمان عمر بن الخطاب در زمره فاتحان روم و از فرماندهان رزمنده سپاه بوده است و در صفین نیز همراه حسن و حسین □ در میمنه سپاه علی □ حضور داشت، و در کربلا دو فرزند مبارز داشت؛

ی. این داستان با وفات عقیل در تعارض است. روایت بیان می‌کند که عقیل در آن وقت کور بوده است؛ حال آن که وی در اواخر عمر کور شده است؛

ک. و مهم‌ترین دلیل بر افتعال و جعلی بودن روایت، اثبات کرم و بزرگواری و بخشش برای معاویه از زبان حسین □ است و این که بنی‌هاشم اهل خشونت و تندخویی بوده باشند - والعیاذبالله - و آل امیه اهل حلم و کرم و صبر!!! دیگر دلایل که ما به جهت اختصار نیاوردیم.^{۲۹}

اگر جز این دلیل آخر بر جعلی بودن آن هیچ نداشتیم، همین کافی بود تا به وضع آن حکم کنیم. مرحوم میانجی ذیل این روایت می‌گوید: «أقول: فیه من آثار الافتعال ما لایخفی...»^{۴۰}. چه بسا این روایت بنا به گفتهٔ وی بر ساختهٔ دست مدائنی مورخ جعل باشد.^{۴۱}

۳۸. الأخبار الطوال، ص 230؛ تاریخ ابن خلدون، ج 3، ص 27؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 353؛ الفتوح، ج 5، ص 30؛ الكامل، ج 4، ص 21.

۳۹. دراسات و بحوث فی التاريخ و الاسلام، ج 1، ص 206.

۴۰. عقیل ابن ابی طالب، ص 64-66.

نقل ابن ابی الحدید و بحار الأنوار و دیگران تنها متفرد در اوست؛ بی آن که حتی سلسله‌ای برایش بیابیم.

جنگ امام با یزید تنها بر مبنای اجتهاد و گمان او بوده؟!

از مواردی که ابن ابی الحدید در بارهٔ باب حسن و حسین □ مطرح می‌کند، بحث اجتهاد آن دو است. وی همچون استاد معتزلی‌اش قاضی القضاة معتقد است که یکی بر اساس اجتهاد خود صلح کرد و دیگری بر همان اساس جنگید، وی این مبحث را طی دفاع از عمر در مقابل طعن‌هایی که بر وی وارد است، مطرح کرده است؛ اما چکیدهٔ بخشی از بحث میان قاضی و شریف مرتضی که شارح خود را داور میان آن دو گرفته و البته بیش از حد واضح به جانب‌داری از شیخ معتزلیش پرداخته است را بیان می‌کنیم:

قاضی قضاة در دفاع از عمر و اجتهادات هفتادگونهٔ وی در یک مسأله تلاش کرده آن را با دو دلیل توجیه کند: 1. نقل جریان جالب نزد پیامبر که حضرت □ از او و رفیقش ابوبکر در بارهٔ اسیرانی مشورت کرده باشند، خلیفهٔ نخست به رهایی آنان حکم کرده، و خلیفهٔ دوم مسلمین پس از پیامبر، بر قتل همگان، و پیامبر هر دو را بر اجتهادشان مدح کرده و تأیید نموده است!! 2. استناد دوم او به صلح امام حسن □ و در سوی دیگر قیام امام حسین □ است. وی می‌گوید آن دو بزرگوار نیز هر دو بر پایهٔ اجتهاد و ظن خود راهی را برگزیدند! سستی دلیل نخست روشن است و مورد بحث ما نیز نیست. سید مرتضی نیز آن را بی‌پاسخ رها نکرده است، ایشان در رد سخن قاضی در بارهٔ اجتهاد امامین شریفین □ دلایل آورده و سخن او را آشفته و بی‌پایه خوانده است که عمل حسنین را به اجتهاد و ظن غالبی خود و اختلاف در مصلحت بینی هر یک در بارهٔ آیندهٔ کار دانسته و نه در حال هر یک، چون حسن در حال، تمکن و توان بیشتری از حسین داشت، ولی حسن خذلان نیروهایش را گمان برد و حسین گمان یاری داشت. شارح در مقام داوری می‌گوید:

فقد بان أن قول قاضي القضاة غير مضطرب ولا متناقض. وبعد فقد ثبت أن اجتهاد الحسن □ في طلب الإمامة كان بخلاف اجتهاد الحسين □ لأنه سلم الأمر وتمكنه أكثر من تمكن الحسين □ ولم يمنع ذلك من كونهما □ مصيبين.^{۴۲}

لذا وی هر دو امام را در کار خود درست و مصیب می‌داند، اما مبنای این اصابت و درستی عمل ایشان را تنها در اجتهاد می‌شمرد.

عمدهٔ ایراد ما در این بخش به شارح *نهج البلاغه* در حمایت کور از هم‌عقیدهٔ کلامی خود است؛ زیرا وی مانند برخی از مغرضان کور اهل تسنن نبود که جنگ یزید و امام را اجتهاد دو صحابی شمرده‌اند و حتی روضه‌خوانی سید الشهدا را منع و حرام دانسته‌اند، چونان غزالی عرفان نویس،^{۴۳} بلکه مانند برخی دیگر چونان مسعودی رفتار یزید را فرعون مآبانه و بلکه بدتر از فرعون می‌داند و به پلشتی وی خستوست؛^{۴۴} چنان که از لعن

۴۱. *مواقف الشیعة*، ج 1، پاورقی ص 234، هر چند کتب رجال به استناد *الفهرست* شیخ، این مورخ سنی را چنین معرفی می‌کنند: علی بن محمد المدائنی، عامی المذهب، له تصانیف کثیرة حسنة فی السیر و له مقتل الحسین و حروب امیر المؤمنین □...، (*الفهرست*)، ص 279؛ *معجم رجال الحدیث*، ج 12، ص 176، و ج 21، ص 120).

۴۲. *شرح نهج البلاغة*، ج 12، ص 251.

۴۳. *احیاء علوم الدین*.

۴۴. *مروج الذهب*، ج 3، ص 69: «و لما شمل الناس جورُ یزید و عماله، و عمَّهم ظلمه، و ما ظهر من فسقه: من قتله ابن بنت رسول الله □ و أنصاره، و ما أظهر من شرب الخمر و سیره سیره فرعون، بل کان فرعون أعدل منه فی رعیته، و أنصف منه لخاصته و عامته.»

امثال او نیز، چنانچه گذشت، دفاع کرده است، اما اشکال در حمل فعل ائمه بر اساس گمان و ظن و آینده‌نگری و مصلحت‌اندیشی اجتهادی است نه علم و یقین، والا وی هر دو را در کارشان مصیب می‌شمرد و حتی در جایی در شرح فراز: «وخص الغمرات إلى الحق»، از کلام نهج البلاغه در پاسخ به شبهه احتمالی این که چرا امام حسن با توجه به این وصیت پدر خود را در سختی نیفکند و نجنگیرد، آن را از عدم توانایی و فقد انصار شمرده، و در کنار آن امام حسین را غور کننده در غمرات بدون انصار می‌خواند و همین را سبب فضل و تقدیم او بر برادرش نزد گروهی از مردم، اما عقیده خود را چنین بیان می‌دارد که نزد ما هر دو در فضیلت یکی هستند:

هما عندنا فی الفضیلة سیان، أما الحسن فلو قوفه مع قوله تعالی: (إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا)
وَأما حسین فلا عزاز الدین»^{۴۵}

و تمام سخن سید مرتضی همین است که آنها هر دو مسلماً درست عمل کرده‌اند، اما نه از روی حدس و گمان و ظن و نشانه‌ها و دو اجتهاد مختلف، بلکه از روی علم امامت و یقین،^{۴۶} و دیگر این که اگر حسن را توان بیشتر از حسین بود و بر اساس ظن صلح کرد، نباید او به صلح تن می‌داد و آن بزرگوار دیگر به نبرد، چون در این صورت یکی که می‌توانسته نکرده و آن که نمی‌توانست خود را به هلاک انداخته است، زیرا امارات تمکن و توان مقابله برای حسین □ پس از مشاهده پیمان شکنی کوفیان از میان رفت و امام حسن □، تعداد یاران را نباید امارات و نشانه‌های مسالمة می‌دید. خود شارح در ادامه ضمن این که قول قاضی قضاة را نیکو شمرده و ردیة سید مرتضی را ناخوش انگاشته، ولی ناخواسته به یاری او شتافته و گوید: «لیس بمستحیل أن یعمداً ذلك بوصیة سابقة من أبیهما □»^{۴۷}. و این همان یقین به کار خود است، از کسی که به قول خود شارح، بیان شیوایش را نیز تنها از علم الهی دارد، نه از بندگان و معلم بشریت است.^{۴۸} علم امامت دریافت کردن، عین الیقین یافتن و شدن است، نه اجتهادی که می‌توانست خطا هم باشد؛ چونان اجتهاد دیگر صحابه‌ای که قاضی القضاة سخت به تکلف دفاع از خطبشان گرفتار آمده است. از شارح که خود روایت منزلت امام نزد عمر را بیان کرده که شأنیت وجه‌اللهی ائمه را در آن به وضوح می‌توان دید. سپس در این که ایشان با علم امامت که البته از پدرش و او از نبی مکرم اسلام به ارث برده‌اند، به قیام برخاسته و برادرش با شرایطی قعود پیشه کرده، یا با اجتهاد شخصی و گمان و ظن غالبی که میان خطا و درست شناور است، به دفاع از قاضی می‌پردازد. جای بسی شگفتی است که آیا وی تنها موسوعه‌ای از آنچه به دستش آمده گرد آورده است یا ندانسته که آن که موی بر سر تواند رویاند - البته به اذن الله - از روی علم امامت و یقین من ربّه تصمیم می‌گیرد که خطا در آن راه ندارد، نه اجتهادی همچون اجتهاد خلیفه دوم و امثال وی. البته شارح با وجود ارادت خاصش به ائمه، بویژه امام علی □ و فرزندان، در برخی موارد اعتقادات کلامیش را بر

۴۵. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۶۵.

۴۶. مسلماً علم و یقین مخالف دقت به امارات و آوردن دلایل این فعل نیست.

۴۷. شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۴۷-۲۴۹.

۴۸. «وهذا من صناعة الخطابة التي علمه الله إياها بلا تعليم، وتعلمها الناس كلهم بعده منه» (شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۳۸، ص ۱۴۳).

شان ایشان برتری داده و برخی اصول امامیه را به خطا متهم کرده است، مسأله عصمت امامان از این قرار است، و تأثیرات عقایدی و کلامی در شرح وی بروز دارد.^{۴۹} از دیگر موارد که شارح در شرح سخن امام نیز این عقیده را به مخاطب القا می‌کند، و باز لفظ گمان، آن هم گمان خطا، را به امام حسین \square نسبت می‌دهد، به بهانه آوردن مصداقی برای سخن حضرت امیر \square است که خطاب به امام حسن \square فرمود: «ربما نصح غیر الناصح، و غش المستصح»^{۵۰} وی نصیحت دشمن آشکار را از این قبیل دانسته و در تعیین مصداق گوید:

واستشار الحسين \square عبد الله بن الزبير وهما بمكة في الخروج عنها، وقصد العراق ظانا أنه ينصحه فغشه، وقال له: لا تقم بمكة، فليس بها من يبائعك، ولكن دونك العراق، فإنهم متى رأوك لم يعدلوا بك أحداً.^{۵۱}

گویای امام فریب عبد الله بن زبیر دشمن آشکار و رقیبش^{۵۲} را خورد و به کربلا در آمد و به مهلکه افتاد، بی‌آن که اطلاعی از نصیحت حیل‌جویانه عبدالله داشته باشد! و این نمونه دیگری از خطای اعتقاد شارح در این باب است که حتی لفظ «ظن» را آورده، امام گمان نصیحت خیرخواهان^{۵۳} به رسول عبدالله برد حال؛ آن که چنین نبود! لذا در پایان سخن شارح می‌خوانیم: «فخرج إلى العراق، حتى كان من أمره ما كان».

سکوت شارح نسبت به بی‌احترامی و دروغی دیگر

شارح در بخش دیگری طی سخن از بنی امیه و بنی‌هاشم مطلب درازی از شیخ اعتقادیش ابوعثمان جاحظ با عنوان شیخنا ابو عثمان نقل کرده است که در میان آن به قسمتی می‌رسیم که سخن از جور بنی امیه نسبت به بنی‌هاشم رفته است، در آن کلامی آورده است که گفتن آن شرم آور است چه رسد به پذیرفتن آن. و ابن ابی الحدید نیز متأسفانه هیچ نقدی در باره آن نمی‌آورد. سخن این است:

فكان جزاء بني هاشم من بنيه [بنی امیه] أن حاربوا علياً، وسموا الحسن، وقتلوا الحسين، وحملوا النساء على الأفتاب حواسر، «وكتشفوا عن عورة علي بن الحسين» حين أشكل عليهم بلوغه كما يصنع بذراري المشركين إذا دخلت دورهم عنوة.^{۵۴}

این مطلب را در کتاب الرسائل السياسية جاحظ یافتیم که بدون اندک تصرف و تغییری در شرح آمده است^{۵۴}، منابع بعدی که شرح این افسانه را در آن می‌بینیم، عبارت‌اند از الكامل

۴۹. ر.ک: شرح نامه 31، وصیت امام به فرزندش حسن \square ، همچنین ر.ک: مقالة المنهج اللغوي في شرح ابن ابي الحديد لنهج البلاغة.

۵۰. نهج البلاغة، نامه 31.

۵۱. شرح نهج البلاغة، ج 16، ص 101، 102.

۵۲. شارح به نقل از زبیر بن بکار آورده که چون حسین \square از مکه به سوی عراق روانه شد، عبدالله بن عباس بر شانه زبیر زد و گفت: چشمت روشن، فضا برایت مهیا شد حسین به عراق رفت، و میانشان مشاجره‌ای لفظی در گرفت، و مردانی از قریش به سکوتشان خواندند. (شرح نهج البلاغة، ج 20، ص 133-137).

۵۳. شرح نهج البلاغة، ج 15، ص 236.

۵۴. الرسائل السياسية، ص 421.

ابن اثیر،^{۵۵} و الفتح ابن اعثم^{۵۶}، در ردّ این بی‌حیایی، شرم‌آور بودن آن کافی است. به نظر می‌رسد جاحظ نخستین کسی است که این مطلب را آورده و شاید دیگران از او گرفته باشند، و در نقل‌های نزدیک به مقتل امام نیامده است که اگر می‌آمد، نیز قابل قبول نبود. امام معصوم مفترض الطاعة هیچ گاه با چنین بی‌حرمتی آشکاری کنار خواهد آمد؟! دیگر سن امام سجاد □ است که در واقعه عاشورا 24 سال داشت و نیز صاحب فرزند (امام باقر □) بود، چگونه این امر امکان دارد؟ حتی اگر کسی از این ملحدان بیماری حضرت را بهانه کنند و توجیه این روایت جعلی بدانند، آیا امام در مواضع دیگری، در کوفه و شام، که آن چنان کوبنده سخن راندند و به رسواگری بنی امیه و آل زیاد و یزیدیان و دفاع از حریم آل الله پرداختند، بیمار نبودند که در این بی‌حرمتی بیماری بر ایشان غالب آمده باشد؟ چنان که توانا در این هتاک - اگر بوده - لب از لب بر نداشته‌اند؟ این روایت جعلی به هیچ روی توجیه ندارد. چگونه شارح که گاه با ریزبینی تاریخی به نقد برخی وقایع پرداخته که چندان به جایی هم بر نمی‌خورد - چنان که در این نوشتار هم دیده‌ایم - چگونه در چنین مواردی سکوت اختیار کرده است؟!

رسول الله حسن را از حسین دوست‌تر می‌داشت؟!

شارح در سخن از امام حسن □ مطلبی را از مورخ مشهور ابوالحسن مدائنی نقل می‌کند که چشمه‌ای از روایات مجعول تاریخی‌اش را دیدیم، و آن تصریح رسول خداست بر این که ایشان حسن را از حسین بیشتر دوست می‌داشت، اما روایت:

قال المدائنی: وكان الحسن □ أكبر ولد علي، وكان سيداً سخياً حليماً خطيباً، وكان رسول الله □ يحبه، سابق يوماً بين الحسين وبينه فسبق الحسن، فأجلسه علي فخذة اليمنى، ثم أجلس الحسين علي الفخذ اليسرى، فقيل له: يا رسول الله! أيهما أحب إليك؟ فقال: أقول كما قال إبراهيم أبونا، وقيل له: أي ابنيك أحب إليك؟ قال: أكبرهما وهو الذي يلد ابني محمداً □.^{۵۷}

این روایت را از میان مؤرخین پیش از ابن ابی الحدید که به نقل از مدائنی آن را آورده و پس از وی، تنها بلاذری (مقرن 3ق) به طور مرسل نقل می‌کند که «رؤی آن...»^{۵۸} و ما در کتب دیگر تاریخی آن را نیافتیم، چنان که در حاشیه *انساب الاشراف* نیز تنها منبعی که علاوه بر بلاذری، برای این مطلب ذکر شده، شارح معتزلی است در *شرح نهج البلاغه*، ضمن غربت و عدم شهرت حتی تاریخی این روایت، محتوای آن نیز چندان با روح نبوت و سیره ایشان سازگار نبوده، مهم‌تر این که با روایات دیگر در باب دو سبط پیامبر □ تعارض آشکار دارد. در هیچ روایتی دیده نشده که پیامبر حسن را بر حسین به هر دلیلی برتر دانسته باشد، یا یکی را از دیگری دوست‌تر داشته باشد، مگر همین روایت ابوالحسن مدائنی، بلکه بررسی خانواده روایات مرتبط همه نشان از این داشت که حضرت می‌فرمود: من حسن و حسین را دوست می‌دارم و خدا نیز دوستدار ایشان را دوست دارد و دشمنشان را دشمن، و این دو از اسباطاند، و... حتی حضرت رسول □ وقتی علی □ پرسید: مرا بیشتر دوست داری یا فاطمه را؟ فرموده باشد: «فاطمة أحب إلى منك، و أنت أعز

۵۵. الكامل، ج 4، ص 82.

۵۶. الفتح، ج 5، ص 123.

۵۷. شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 27.

۵۸. انسباب الاشراف، ج 3، ص 9.

علی منها»^{۵۹} و به گونه‌ای سخن می‌گوید که بفهماند که آن دو هر دو نزد او دوست داشتنی‌اند و البته از مقام نبوت همین انتظار می‌رود، حال آیا در باره حسن و حسین که هر دو امامان بعد از او و جانشینان او خواهند بود به مفاضله‌ای چنین می‌پردازد؟! نکته دیگر دلیل دوست داشتنی‌تر بودن حسن نزد رسول خدا را در این روایت بنگریم، چون حسن است که فرزندی به نام محمد خواهد آورد؟! چرا اعتراض حسین برخواست که مگر خود نفرمودی امامان پس از من از فرزندان من‌اند، چرا فرزند او را که امامت هم ندارد، باعث شد او را خوبتر داری از من؟ وضع روایت روشن‌تر از آن است که نیاز به دلایل بیش‌تر باشد. ضمن این که مدائینی در نقل آن متفرد است و هر دو نقل نیز به ارسال مبتلاست.

حسین □ امام زمانش توسط برادر ناتنی‌اش به وصیت برادر متنبه می‌شود؟!

از جمله روایات دیگری که ابوالحسن مدائینی که ذکر او را پیش‌تر هم داشتیم، نقل کرده و اندک دست‌بردی در آن دیده می‌شود که در دیگر روایات مشابه - که خود شارح نقل کرده - وجود ندارد و قطعاً مخالف تاریخ قطعی و سنت ائمه و اعتقاد شیعه است، مطلبی است که در جریان دفن حضرت امام حسن □ نقل می‌کند، وقتی امام حسن وصیت فرمود: «ادفونی عند قبر رسول الله □ إلا أن تخافوا أن يكون في ذلك شر» بنی‌هاشم و بنی‌امیه گرد آمدند، مروان بن حکم نیز بود، و وقتی خواستند بنا بر وصیت امام را در کنار قبر پیامبر دفن کنند، مروان مانع شد که چرا عثمان در فلان جا و حسن در کنار پیامبر؟ و هر دو گروه یارانشان را خواندند و سلاح گرفتند، گویی ابوهریره پیش آمد و جایگاه حسن و حسین نزد پیامبر را به مروان گوشزد کرد که: «الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة»، مروان گفت: «دعنا منك» و توهین کرد که حدیث رسول خدا از بین رفت چون تنها تو و ابوسعید خدری آن را روایت کرده‌اید و تو روز خیر اسلام آوردی و...، عایشه نیز در این میان ترسید، شر بالا گیرد و خونی ریخته شود، گفت: خانه خانه من است و اجازه نمی‌دهم کسی در آن دفن شود. حسین نپذیرفت که برادر جز در کنار جد بزرگوارش به خاک سپرده شود. در همین زمان محمد بن الحنفیه رو به او کرده، گفت: ای برادرم، اگر او وصیت کرده بود که اینجا دفنش کنیم، حتماً یا چنین می‌کردیم، یا این که پیش از دفن او می‌مردیم (تا پای جان استقامت می‌کردیم)، ولی او استثنا کرده و فرموده که «مگر این که از شری بیم کنید»، و چه شری از آنچه اکنون در آنیم بالاتر! پس امام را در بقیع به خاک سپردند.^{۶۰} آیا حسین □ وصیت برادر را نمی‌دانست یا این که چون اهل نزاع و جنگ بود و شور و خروشی در سر داشت، خشم بر او غالب شد و به وصیت توجهی نکرد یا این که محمد حنفیه حکیم‌تر و خویشتن‌دارتر از امام زمانش بوده یا...؟! به واقع، آیا این روایت درست به نظر می‌رسد؟ خوب شد محمد بن حنفیه اینجا مانع شد، والا ممکن بود دین صدمه ببیند، و کاش حسین □ به نصیحت برادرش هنگام خروج از مدینه نیز گوش می‌کرد تا خود را به کشتن نمی‌داد! وای از این مدائینی که چنین زیرکانه یا نابخردانه ضربه می‌زند.

۵۹. ر.ک: أسدالغابة، ج ۶، ص ۲۲۴؛ البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۴۱؛ سیال‌الهدی، ج ۱۱، ص ۳۸ و ۴۴.

۶۰. شرح نهج البلاغة، ج ۱۶، ص ۱۳، ۱۴

أبو الحسن المدائنی و روایات مشوش تاریخی

علی بن محمد بن عبد الله، أبو الحسن المدائنی (135 - 225 ق) راوی مؤرخ، کثیر التصانیف، از اهالی بصره بود، ساکن مداین، سپس به بغداد رفت، و تا وفات آنجا ماند. ابن الندیم نام صد و اندی کتاب از مصنفات وی در مغازی، و سیره نبوی، و اخبار نسا، و تاریخ خلفا، و تاریخ وقایع و فتوح، و جاهلین، و شعرا، و بلدان را ذکر کرده است. ابن تغری بردی گوید: «و تاریخه أحسن التواریخ و عنه أخذ الناس تواریخهم».^{۶۱} شارح، ابن ابی الحدید، از دو کتاب ابو الحسن المدائنی نام برده از جمله: کتاب *أمهات الخلفاء*^{۶۲} از آن یاد کرده است، و دیگری کتاب *أکلة*^{۶۳} شارح بسیار از این مورخ نقل کرده است، طبق قول شیخ طوسی او کتابی تحت عنوان *مقتل الحسین* □ داشته است.^{۶۴} در گفته‌ها و منقولات تاریخی وی باید کمی با دقت و تأمل نگریم؛ چه برخی موارد یافت می‌شود که با اصول شیعی اسلامی سازش ندارد؛ چنان که گذشت.

نتیجه

با توجه به آنچه در این مقاله بدان پرداختیم، باید گفت هر چند بی‌شک، شرح ابن ابی الحدید بزرگترین شرح تاریخی *نهج البلاغه* است و از منابعی در آن یاد شده است که امروزه وجود ندارد، و از منابع مهم تاریخ به شمار است، ولی باید مطالب متنوع و روایات گوناگون تاریخی آن دسته‌بندی موضوعی منظمی به خود گیرد و صحت و سقم آن کاویده گردد. آسیب‌شناسی روایات تاریخی شرح ما را از جانبداری کور نسبت به شارح و نیز کوفتن او بی‌دلیل نگاه می‌دارد. وی نیز همچون بسیاری از مورخان در ثبت تاریخ دچار نقل‌های خطا شده است، و این خود برای ما فرصت مغتنمی است تا برخی راویان را که نقل‌های ناستوار، لغزان و نادرست و جعلی در روایاتشان بیشتر است، شناخته، در تعامل با روایات ایشان هر چند در کتب رجال ممدوح باشند با تأمل برخورد کنیم، یکی از ایشان که در این نگاهش بدان می‌توان رسید، ابوالحسن مدائنی مور نامدار درگذشته به سال 225ق، است، نیز به مطالبی برمی‌خوریم ارجمند که تنها شارح نگاهدارنده آن از گزند حوادث روزگار بوده است. اما در پایان باید گفت شارح بیشتر تاریخ‌نگار زنده‌ای است تا تحلیل‌گر تاریخ، و البته برخی از نقدهای ما به شارح به عقیده او برمی‌گردد.

کتابنامه

- *نهج البلاغه*، محمد بن حسین رضی، تحقیق: د. صبحی الصالح، قم: مؤسسه دارالهجرة، 1407 ق.
- *احقاق الحق و ازهاق الباطل*، قاضی نورالله شوشتری، قم: کتابخانه آیه الله المرعشی، قم: 1409 ق.
- *احیاء علوم الدین*، محمد غزالی، بی‌جا، بی‌تا.

۶۱. الأعلام، ج 4، ص 245.

۶۲. شرح *نهج البلاغه*، ج 11، ص 69.

۶۳. همان، ج 18، ص 398.

۶۴. الفهرست، ص 279.

- الأخبار الطوال، ابو حنیفه احمد بن داود دینوری (م282ق)، تحقیق: عبد المنعم عامر مراجعه جمال الدین شیال، قم: منشورات الرضی، 1368ش.
- الارشاد، محمد بن محمد بن نعمان المفید، تحقیق: مؤسسة آل البيت، بیروت: دار المفید، 1414ق.
- أسد الغابة في معرفة الصحابة، عز الدین أبو الحسن علی بن محمد ابن الأثیر الجزری (م630ق)، بیروت: دار الفكر، 1409ق/1989م.
- الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربین والمستشرقین، خیر الدین الزرکلی، بیروت، دار العلم للملایین، 1989م.
- الامام علی بن ابی طالب، احمد رحمانی همدانی، ترجمه: حسین استاد ولی تهران: مرکز فرهنگي انتشاراتي منیر، 1377ش.
- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمد باقر مجلسی: بیروت: مؤسسة الوفاء، 1403ق.
- البداية و النهاية، أبو الفداء اسماعیل بن عمر ابن کثیر الدمشقی (م774ق)، بیروت: دار الفكر، 1407 ق/ 1986م.
- البدء و التاريخ، مطهر بن طاهر المقدسی (م507ق)، بور سعید: مكتبة الثقافة الدينية، بی تا.
- تاريخ الأمم و الملوك، أبو جعفر محمد بن جریر طبری (م310ق)، تحقیق: محمد أبو الفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، 1387ق/1967م.
- تاريخنامه طبری، بلعمی (ق4)، تحقیق: محمد روشن، تهران: جلد 1 و 2 سروش، 1378ش، جلد 3 - 5 البرز، 1373ش.
- جامعه شناسی تحریفات عاشورا، سید عبد الحمید ضیایی، تهران: هزاره ققنوس، 1384.
- جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، 1375ش.
- «جلوه‌هایی از آیین سخنوری در دستور سخن «نهج البلاغه» بر پایه شرح ابن ابی الحدید»، علی اکبر فراتی، علوم حدیث، ش49.
- جواهر التاريخ، علی الکورانی العاملی، بیروت: دار الهدی، 1425ق.
- حياة الامام الحسين بن علي، باقر شریف قرشی، نجف مطبعة الآداب، 1398ق.
- دراسات و بحوث فی التاريخ و الاسلام، جعفر مرتضی العاملی، بیروت: مرکز الجواد، 1414ق، بیروت.
- دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من نوبی الشأن اکبر (تاریخ ابن خلدون)، عبدالرحمن بن محمد بن خلدون (م808ق)، تحقیق: خلیل شحادة، بیروت: دار الفكر، 1408ق/1988م.
- الرسائل السياسية، عمرو بن بحر الجاحظ، بیروت: دار المکتبة هلال، 1423ق.
- سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد، محمد بن یوسف الصالحی الشامی (م942ق)، تحقیق: عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معوض، بیروت: دار الکتب العلمیة، ط الأولى، 1414ق/1993م.
- سیرتنا و سنتنا، عبد الحسین الأمینی، بیروت: دار الکتب الاسلامی، 1412ق.
- شرح نهج البلاغه، عز الدین ابی حامد عبدالحمید بن هبة الله ابن ابی الحدید المعتزلی، تحقیق: محمد ابی الفضل ابراهیم، بغداد: دار الکتب العربی، 1426 ق.
- عقيل ابن ابی طالب، الأحمدی المیانجی، تحقیق و مراجعة: مجتبی فرجی، دار الحدیث، 1425ق/1383ش.

